



نمایشگاه‌نگاری

تجميع و تسهيل

نمایشگاه کتاب چگونه می‌تواند پایانی شایسته داشته باشد؟



بیژن مومینوند | دبیر «ایران کتاب»

از جشنواره فیلم فجر به عنوان آغاز سال نو سینما یاد می‌شود، به همین سیاق نمایشگاه کتاب را می‌توان شروع سال نو نشر دانست. در جشنواره فیلم فجر ده روز فیلم‌های بخش مسابقه و خارج از مسابقه اکران می‌شوند و در اختتامیه‌ای تا حدی قابل توجه و کنجکاو برانگیز، برندگان حوزه‌های مختلف، سیمرغ و جایزه خود را دریافت می‌کنند و رسانه‌ها آن را به نحو قابل توجهی پوشش می‌دهند. نمایشگاه کتاب هم در ده روز برگزار می‌شود اما اختتامیه‌ای قابل توجه و شایسته ندارد و جوایز آن شامل مواردی نسبتاً فرعی بهترین ناشر نمایشگاه، بهترین غرفه و... می‌شود. در حالی که اگر جایزه کتاب سال به زمان نمایشگاه منتقل شود و جوایز کتاب سال در همان اختتامیه نمایشگاه کتاب اهدا شود، اختتامیه بی‌رونق و بی‌رمق نمایشگاه تا حدی جان‌دار و سرپا می‌شود. البته برای سرپا و سرزنده شدن اختتامیه نمایشگاه کتاب، علاوه بر انتقال جایزه کتاب سال به اختتامیه نمایشگاه، ضرورت دارد چند اقدام دیگر نیز صورت گیرد. اول اینکه جوایز متعدد دولتی حوزه کتاب مانند جایزه جلال آل احمد، جایزه کتاب سال دفاع مقدس و... همه در جایزه کتاب سال ادغام شوند و دوم اینکه دبیرخانه جایزه و مراحل کار از ثبت نام آثار تا داوری و... به اتحادیه صنفی ناشران سپرده شود. در واقع دولت از تصدی‌گری در حوزه جایزه کتاب سال دست بکشد و نقش تسهیل‌گر داشته باشد. در این صورت، هم اعتبار جوایز در بین نویسندگان، ناشران و فضای عمومی بیشتر می‌شود و هم در دوره‌های مختلف با تغییر دولت‌ها، در جوایز تغییر جهت‌دار عجیب و غریبی رخ نمی‌دهد. اصولاً در اغلب حوزه‌ها دولت مقتدر و چابک، دولت سیاست‌گذار و تسهیل‌گراست و نه دولت تصدی‌گرو پیمانکار. به میزانی که حجم تصدی‌گری و مداخله افزایش یابد، سیاست‌گذاری و تسهیل‌گری لطمه می‌بیند و در مقابل هر چقدر از تصدی‌گری دولت کاسته شود، مجال برای سیاست‌گذاری اصولی و به‌قاعده فراخ‌تر می‌شود.



جشن بی کران

خاطره‌بازی با نمایشگاه کتاب تهران



حمیدرضا محمدی | روزنامه‌نگار

«نمایشگاه کتاب، جریان کتابخوانی را در جامعه زنده می‌کند»

سید فتح‌الله مجتبابی

برای پدرم، کتاب یکی از مهم‌ترین اولویت‌های زندگی‌اش بود. خودش با کتاب پیوند خورده بود و ما را هم چنین پرورش داد و حتی تشویق‌هایش هم از جنس کتاب بود. برای همین هم نمایشگاه کتاب تهران در اردیبهشت‌ماه جلالی، هر سال، جزء جدانشدنی تفریحات ما بود، در آن نمایشگاه بین‌المللی خاطره‌ساز. محوطه‌ای که علی‌نقی



نمایشگاه هنوز برای خیلی‌هایمان جالب و جذاب است. شاید دیگر مثل قبل، وسع‌مان به چندین و چند کیسه کتاب نرسد اما هنوز وقتی می‌رویم قند در دل مان آب می‌شود. هرچند نباید کتابفروشی‌های کوچک و مستقل و محلی را فراموش کنیم اما بیایید قبول کنیم این اجتماع اهل قلم و نشر حال و هوای دیگری است

ترافیک‌های سرسام‌آور در آن اراضی مشرف به پل پارکوی هم تحمل‌پذیر می‌نمود. آن همه خوشی، دو دهه بعد تمام شد و اگر اجاره‌نشینی کوتاه‌مدت اهل فرهنگ در شهر آفتاب را قلم بگیریم، حالا پانزده دوره‌ای می‌شود که مصلی موجر کتاب‌دوستان شده است و دیگر از آن همه دل‌انگیزی خبری نیست. نمایشگاه هنوز برای خیلی‌هایمان جالب و جذاب است. شاید دیگر مثل قبل، وسع‌مان به چندین و چند کیسه کتاب نرسد اما هنوز وقتی می‌رویم قند در دل مان آب می‌شود. هرچند نباید کتابفروشی‌های کوچک و مستقل و محلی را فراموش کنیم اما بیایید قبول کنیم این اجتماع اهل قلم و نشر حال و هوای دیگری است. قرار هم نیست همه کتاب‌های یک‌سال‌مان را در این ۱۰ روز بخیریم و دور از ذهن است کسی در پی خواندن باشد و طی سال، از کتابفروشی‌ها خرید نکند. باری نمایشگاه را شاید بهتر باشد تفرج‌گاه اهل فرهنگ بدانیم و بنامیم و نه مکتب کتابفروشی‌ها، مأمنی برای همان تجدید دیدارها و قرار گذاشتن‌ها و دیدن نویسنده محبوب و در صف ایستادن برای گرفتن امضایی از او. اصلاً ما طبقه متوسط کتاب‌باز، اگر همین دلخوشی‌های کم و کوچک را هم نداشته باشیم که دیگر به چه امید دل بندیم که سوی چراغ خانه‌ها مان و نان شب‌مان همین‌هاست. یاد دارم وقتی دبیرستانی بودم، در معیت جماعتی از رفقای هم‌کلاسی، فهرستی از کتاب‌هایم را پرشالم می‌گذاشتم و تمام روزهای نمایشگاه را می‌رفتم، حتی اگر در همه آن رفتن‌ها کتابی نخرم؛ خوشا به حال خوش آن روزها!

برای پدرم، کتاب یکی از مهم‌ترین اولویت‌های زندگی‌اش بود. خودش با کتاب پیوند خورده بود و ما را هم چنین پرورش داد و حتی تشویق‌هایش هم از جنس کتاب بود. برای همین هم نمایشگاه کتاب تهران در اردیبهشت‌ماه جلالی، هر سال، جزء جدانشدنی تفریحات ما بود، در آن نمایشگاه بین‌المللی خاطره‌ساز. محوطه‌ای که علی‌نقی عالیخانی برای برگزاری دومین نمایشگاه تجارت آسیایی، در تپه‌های غرب هتل هیلتون (استقلال کنونی) و جنوب اراضی اوین و شمال باشگاه ورزشی شاهنشاهی (انقلاب کنونی) ساخت و پاییز پنجاه‌وشش سال پیش آغاز به کار کرد و حالا شده بود جایی برای نفس تازه کردن اهالی کتاب. فضایی برای از کتاب گفتن و شنیدن. محلی برای قرارهای دوستانه و حتی عاشقانه کتابخوانان. مکانی با سالن‌های سوله‌مانند موسع و مفصل با دیوارهای بزرگ و سقف‌های بلند، با حیطه‌ای مفرح، پر از چمن و دار و درخت و فواره و پلکان مقابل استخرو البته سیب‌زمینی سرخ‌کرده‌هایی که هنوز و همچنان مزه‌اش زیر زبان مان است، وقتی خسته از گشت‌وگذار و با کیسه‌های پر از کتاب، آن هم در آن روزگار که دخل و خرج‌مان تناسبی داشت و کتاب، هنوز کالای مرفه‌ان نشده بود و در سبد خرید طبقه متوسط جای داشت، در جایی می‌نشستیم و دمی می‌آساییدیم. حتی